عاشق دلباخته گو سر بنه پرهیز کند •
عاشق بلدة ده دلو پرهیز ایتمز

باد است ملامت کسان در گوشم • لیکن بادی که آتش تیز کند •
یلدر خلقک ملامتی قولاغمده ولی بر یلدر که آتشی تیز ایدر

این قصه را بعبدالله ابن جعفر رضه باز گفتند صاحب کنیزک را طلبید و بحیله
بو قصه یی جعفر اوغلی عبدالله ایوب ویدیلر جاریه صاحبنی طلب ایتدی و حیله

بهر ازز ر که کنیزک را بخرید و فرمود تا بهمان صوت که آن عالم بسماع آن گرفتار
ایله جاریه یی صاتون آلدی و بیوردی تا اول آواز ایله که اول عالم انی استماعله گرفتار

شده بود تغنی کرد پرسید که این را از که آموختی گفت از فلان مغنیه او را نیز
اولمشدی ایرلادی قوردیکه بونی کیمدن اوکرندک دیدی فلانه ایرلایجیدن انی دخی

طلب داشت بعد از آن عالم را بخواندند و گفت میخواهی که آن صوت را که
طلب ایتدی اندن صکره عالمی اوقودیلر دخی دیدی دیلرمیسن که اول آوازی که

شیفته آن شده از استاد آن کنیزک بشنوی گفت بلی آن مغنیه را فرمود
انک شیفته سی اولمشسن اول جاریه نک استادندن دکلیه سن دیدی بلی اول ایرلایجیه بیوردی

تا آن تغنی کرد عالم بیخود بیفتاد چنان تصور کردند که بمرد عبدالله ابن جعفر
تا اول اول ایرلادی عالم کندوزدن کیدوب دوشدی شویله تصور ایتدیلر که اولدی جعفر اوغلی عبدالله

گفت دیدید که بگناه این مرد در گناه افتادیم بعد از آن فرمود تا آب
دیدی کوردکزمی که بو ادم ایله کناهه دوشدک اندن صکره بیوردی تا آب

بر روی او زدند بخود باز آمد باوی گفت ما ندانستیم که تو در عشق
یوزینه اوردیلر کندویه کلدی اکا دیدی بلممشیدک که سن اول

آن کنیزک تا این مرتبه رسیده باشی گفت والله آنچه نهانست
جاریه عشقنه بو مرتبه یه ایرشمش اوله سن دیدی والله اولکه کزلودر

یلیق

بیش از آنست که آشکارا باشد پرسید که بخواهی که آن صوت را از آن کنیزک
اندن اوتقدر که اشکاره اوله سوردی یکه دیلرمیسن که اول آوازی اول جاریه دن

بشنوی گفت دیدی که چون آنرا از دیگری شنیدم که عاشق نیستم
اشیده سن دیدی کوردککه بونی بر غیریدن اشتدم که عاشق دکلدم

برمن چه گذشت حال من چگونه شود اگر آن را از لب و دهان
بنم اوزریمه نه حال کچدی بنم حالم نه اوله اکر انی کندو معشوقمک اغزندن

معشوقه خود بشنوم پرسید که او را بعینه بشناسی بگریست
دوداغندن ایشیدرسم سوردی که اکر انی کوردک بیلورمیسن اغلادی

بیت

قطعه

و گفت
دخی دیدی

گفتی که شناسی که کی برد از تو دل و دین •
دیدک که بیلورمیسن که کیم ایلتدی سندن کوکلی و دینی

والله که در آفاق جز او را نشناسم •
والله اول عالمده اندن غیری بلمزم

بعد از آن فرمود تا کنیزک را بیرون آوردند تسلیم وی کرد و گفت این مرد است
بیوردی تا جاریه یی طشره کتوردیلر اکا تسلیم ایتدی ودیدی بو سنک ایچوندر

والله که روی بگوشه چشم نگاه کرده ام آن عالم در دست و پای
والله که اکا کوز قویرغیله نظر ایتمشم اول عالم عبدالله الله و ایاغنه

عبدالله افتاد گفت
دوشدی دیدی

قطعه

ابر ز کرم بروی کار او دیدی
دویدی کوکلده بنم ایشم یوزینه کوردکه